

## فرسنگها برای صلح

بخش نخست

بسیار سفر باید، تا پخته شود خامی  
صوفی نشود صافی، تا در نکشد جامی

سرانجام سفر صلح به پایان رسید و ما که سفیران صلح و دوستی ایران زمین بودیم و پیام دوستی و همزیستی مسالمت آمیز مردم ایران را برای سایر مردمان جهان و بویژه مردم مغرب زمین برده بودیم، گروه ها گروه و چون لشگریان شکست خورده به موطن خویش بازگشتیم.

آخرین روزهای سفر ما در مریلند نزدیک واشنگتن دی سی و در هتل نسبتاً دور افتاده ای به سرآمد. تلاش و تقلا و این در و آن در زدن های ما برای تهیه ی بلیط بازگشت به ایران حال و حکایت خاصی داشت. آقای کاظمی مدیر محترم تیم milesforpeace (که در شیوه ی مدیریتشان به روش مشهور تسامح و تساهل التفات خاص و ویژه ای داشتند) بعد از تماس های مکرر و طاق و جفت به ما اعلام کرد که چهار بلیط آماده شده است و می باید اسامی چهار تا از بچه ها را اعلام کنیم که برایشان بلیط صادر شود و سپس گفت: بهتر است رای گیری کنیم تا بینیم ابتدا چه کسانی بروند (یعنی مثلاً تیم قائل به شیوه های دمکراتیک است) و در نهایت با توجه به اینکه تعدادی از بچه ها متاهل بودند قرار شد اولویت رفتن با آنها باشد.

بنابراین سه نفر اولی که انتخاب شدند یعنی من و عباس مختاری و سیامک غلامی بودیم که با توجه به اولویتی که گفتم انتخاب شدیم. نفر چهارم هم شد خانم راضیه ی صفری پور. آقای کاظمی می گفت که می خواهد آخرین نفر برای بازگشت به ایران باشد؛ اما بلیط پنجم هم تهیه شد و با توجه به شرایط گروه آقای کاظمی پنجمین نفر برای بازگشت به ایران شد. (حالا بین خودمان باشد، منظورم از تهیه شدن بلیط پنجم پول خرید آن بود و درباره مابقی بلیط ها و بلیط ما نیز ایضا). برای شش نفر باقی مانده، هر چه تلاش کردیم که بلیطشان همراه ما باشد نشد که نشد و در نهایت مجبور شدیم که در فرودگاه آنان را ترک کنیم.

علی نصری که قرار بود با اتوبوس از واشنگتن دی سی به مونترال کانادا برود، با توجه به اینکه بلیط بچه ها آماده نشد یک شب دیگر همراه گروه شش نفری در واشنگتن دی سی ماند. اما راضیه خانم که از دو گروه شدن بچه ها سخت غمگین شده بود، با گروه ما نیامد و بلیطش را به فردای حرکت ما (و به واقع با اعضای باقیمانده تیم) موکول کرد. گروه اول را نهایتاً همان چهار نفر متاهل تیم تشکیل دادیم.

لحظه ی وداعمان با علی نصری بسیار غم انگیز و ناراحت کننده بود. علی که احساسی بسیار پاک و روحی بلند و قلبی مهربان و سرشار از مهر به ایران زمین دارد، از اینکه یکبار از تمامی اعضای گروه جدا می شد سخت اندوهگین و درهم بود و ما هم که به نجابت ها و مهربانی ها و شور و حالش در سخن گفتن و نیز یکرنگی و صداقت او در برخورد با اطرافیان و از همه مهمتر، خنده های استثنایی او عادت کرده و خو گرفته بودیم، حال و روزمان فرق

چندان با او نداشت. اما چه می شود کرد که هر آغازی را پایانی ست، الغرض ساعت ده شب به تهران رسیدیم و اولین کسی که دیده هایمان به دیدارش روشن شد، جناب آقای مختاری بود که خداوند همیشه سلامتت بدارد.

بعد هم بار و بندیلیمان را سوار چرخها کردیم و به سمت درب خروجی به راه افتادیم. (راستی یک نکته را فراموش کردم بگویم و آن اینکه دوچرخه هایمان را در واشنگتن دی سی جا گذاشتیم و قرار شد بعدا آنها را پست کنند و هر کس از من می پرسید دوچرخا هایتان کو می گفتم پناهنده شده اند).

وقتی که به درب خروجی رسیدیم، دیدیم که ای بابا هیاهویی بیرون برپاست و جمعیت زیادی با پرچم هایی که نقش پرند صلح بر روی آن بود به استقبال ما آمده بودند و خلاصه کلام، سلامی و درودی و سرود ای ایرانی و نا گفته نماند که من دوباره کنار آقای کاظمی ایستاده بودم! و اینگونه بود که سفر فرسنگها برای صلح به پایان رسید.

اینکه این سفر چه دستاوردی داشت، نکته ایی است که باید از دهان دیگران شنید. ولی اینکه این سفر چه دستاوردی برای اعضا گروه miles for peace داشت، فکر می کنم تک تک اعضا می باید از دیدگاه خود به آن پردازند و نظرشان را ابراز کنند. طبعاً در طول سفر هر کس به مقتضای شرایط فکری و روحی خود، خوشه هایی از خرمن سیر آفاق می چیند و بر تجربیات خویش می افزاید. برای من هم طبعاً این سفر دستاوردها و تجربیاتی داشت.

از آنجا که من و سه نفر دیگر از اعضای گروه ده روز دیرتر از مابقی بچه ها به تیم پیوستیم مقداری از قافله ی جریانات و وقایع جا مانده بودیم. منجمله دیدار با شهردار پیزا و یا ملاقات با معاون شهردار میلان. از طرف دیگر تا دقیقه ی ۹۰ هم رفتن یا نرفتن من معلوم نبود. زیرا ابتدای کار، هنوز گذرنامه ام آماده نشده بود و بعد هم ویزای شینگن من و سه نفر دیگر از بچه ها نیامد. قبل از حرکت گروه در جلسه ی هماهنگی که در ستاد milesforpeace برگزار کردیم، من پیشنهاد اینکه کس دیگری جایگزین من بشود را مطرح کردم که پذیرفته نشد.

در آن جلسه آقای مهرداد کاظمی به عنوان مسئول تیم و خانم پوپه مهدوی نادر به عنوان راهنمای تیم و من بنده هم سخنگوی تیم معرفی شدم. در باره جایگزین شدن شخص دیگری به جای من هم گفته شد که چون اسامی ۹ نفر را به سفارتخانه و جراید داده ایم، اصلاً و ابدا امکان جایگزینی و تعویض وجود ندارد.

اما بعد از حرکت گروه اول به سمت ایتالیا (که شش نفر بودند و یک نفر دیگر هم سه روز بعد به آنها ملحق شد) و با احتساب اینکه سفارت ایتالیا به من و عباس مختاری و خانم ها راضیه صفری پور و سمیرا شایان ویزا نداد، خوب مشخص شد تعداد نفراتی که اسامی آنها برای دریافت ویزا به سفارتخانه داده شده ۱۱ نفر بوده است. متأسفانه این نا هماهنگی ها!! تا انتهای سفر از همراهان صدیق و وفادار گروه ما شده بود و باعث لطمه زدن به بعضی از برنامه های ما شد.

حالا که به یاری پروردگار و با همت فرید مصلحیان وب سایت کانون مهر کرمانشاه با نام [www.mehrforall.org](http://www.mehrforall.org) راه اندازی شده است، قصد من این است که وقایع و اتفاقات سفر را به صورت منظم و با توجه یادداشت هایی که در سفر برداشته ام روی وب سایت کانون بگذارم تا شاید بعد ها اگر میسر شد آن را به صورت کتابی در بیاورم و فی الواقع رهاوردی از این سفر داشته باشم. سفری که هیچ گاه به آن صورت، دیگر تکرار نخواهد شد زیرا به قول قائلش آدمی هیچ گاه نمی تواند دوبار در آب رودخانه ای برود زیرا بعد از مرتبه اول آب آن

قسمت نیز دیگر رفته و عوض شده است و برای بار دوم رودخانه، رودخانه ی دیگری است و این همان گذر عمر دیدن حافظ از آب روان است که:  
بنشین بر لب جوی و گذر عمر بین  
کین اشارت ز جهان گذران ما را بس

ادامه دارد...

کامران تکوک / مرداد ۱۳۸۶